



تحلیل کلام انتقادی ایدئولوژی و قدرت

سید مصطفی عاصی^۱

مهدی دمالی امیری^{۲*}

مقاله پژوهشی

چکیده

اصل بنیادی در زبان‌شناسی انتقادی، که به‌عنوان مغز تحلیل‌گفتمان انتقادی در نظر گرفته می‌شود، نظریه‌ای است که زبان را به‌عنوان یک عمل اجتماعی معرفی می‌کند؛ قوانین و هنجارهایی که بر رفتار زبانی حاکم هستند نه تنها کارکرد، بلکه منشأ و معنای اجتماعی عمیقی دارند. از سوی دیگر، تحلیل‌گفتمان انتقادی زبان را به‌عنوان بخشی از فرآیند اجتماعی در نظر می‌گیرد که با ایدئولوژی رابطه‌ای تنگاتنگ برقرار می‌کند و به دنبال بازنمایی اثرات اجتماعی ایدئولوژی و به تبع آن قدرت در گفتمان است. زبان برای مشروع‌سازی، اشاعه، تقویت و طبیعی‌سازی ایدئولوژی گروه‌های حاکم به‌کار می‌رود و تحلیل‌گفتمان انتقادی به دنبال رمزگشایی فرآیندها و انگیزه‌های گفتمان ایدئولوژیک در سطح جامعه می‌باشد. در این راستا، تحلیل‌گفتمان انتقادی تلاش می‌کند تا ابزاری برای شناسایی و آشکارسازی روابط قدرت نامتوازن و نابرابری‌های اجتماعی فراهم کند که اغلب از طریق زبان و گفتمان در جامعه بازتولید می‌شوند. این رویکرد، با استفاده از تکنیک‌های تحلیلی متنوع، به بررسی چگونگی استفاده از زبان برای اعمال و حفظ قدرت، تحکیم ایدئولوژی‌ها و همچنین، چالش و مقابله با آن‌ها می‌پردازد. با وجود این که هدف و اصول تحلیل‌گفتمان انتقادی مشخص است، رویکردهای متعددی برای تحقق اهداف آن به‌کار گرفته می‌شود که مسیرهای تحلیلی متفاوتی را طی می‌کنند. این تنوع رویکردی به بحث و مناقشه در میان صاحب‌نظران تحلیل‌گفتمان دامن زده است. در عین حال، دو رویکرد شناختی (با قرائت‌های متفاوت) و نقشی در این عرصه رقابت می‌کنند. بررسی دقیق این رویکردها در قالب حیطه‌های کاربردی مختلف، نه تنها می‌تواند درک درستی از کارایی آنها به‌دست دهد تا بتوان در هر زمینه‌ای از تحلیل، از سیاست تا بهداشت، انتخاب صحیح رویکردی را انجام داد، بلکه نقاط ضعف و قوت هر کدام را در مواجهه با پدیده‌های اجتماعی مشخص می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ایدئولوژی، کلام انتقادی، سیاست، شناختی، نقشی.

✉ s_m_assi@ihcs.ac.ir

✉ mdamali134@gmail.com

۱- استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲- دانشجوی دکترای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

فرهنگی*

۱- مقدمه

تحلیل کلام انتقادی شکل خاصی از تحلیل کلام است که به دنبال بازگشایی ویژگی‌های ایدئولوژیک و اقناعی متن و گفتار است که بدون کمک چارچوب‌های توصیفی نظام‌مند نظیر دستور زبان یارده شناسی قابل‌بازیابی نیستند. تحلیل کدام انتقادی یک روش منحصر بفرد از تحلیل گفتمان نیست، بلکه، در عوض، رشته‌ای عملیاتی متشکل از چندین رویکرد یا مکتب مطالعاتی است که هر کدام روش‌شناسی مخصوص به خود دارند. در چارچوب مفهومی وسیع خود، تحلیل کلام انتقادی متأثر از نظریه اجتماعی انتقادی و متفکرانی نظیر باختین، بوردیو، هابرماس و فوکو است. در تحلیل کلام انتقادی، گفتار و کنش اجتماعی در یک رابطه دیالکتیکی قرار می‌گیرند. کاربرد زبان ساختارهای اجتماعی را منعکس می‌سازد و در همان حال ساختارهای اجتماعی را تقویت و بازآفرینی می‌کند. یکی از راههایی که زبان توسط آن روابط و کنش‌های اجتماعی را بازآفرینی می‌کند از طریق عادی‌سازی ایدئولوژی است و دیگری از طریق مشروعیت بخشی. ایدئولوژی را به سختی می‌توان تعریف کرد. تعریفی که از ایدئولوژی در تحلیل کلام انتقادی مدنظر قرار می‌گیرد و تا حدی مناظر با جهان بینی است به صورت الگوهای هنجاری از اعتقادات و ارزش‌هاست (هاج و کرس، ۱۹۹۳)؛ ایدئولوژی‌ها به‌عنوان روش‌های نگرستن به جهان، راهبردهایی را برای کنش اجتماعی ارائه می‌دهند و از این‌رو باعث بروز نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها می‌شوند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که گفتمان چه کسی در اشاعه ایدئولوژی مؤثر است. اگر ایدئولوژی نقشی اساسی در تعبیر بخش‌های انسانی متضاد، متخاصم و مخالف ایفا می‌کند پس زبان هم باید در قلب این ناهنجاری هستی‌شناختی قرار گیرد. ایدئولوژی ما را قادر می‌سازد تا با این پارادوکس ژرف کنار بیاییم که، زبان قدرتی فراتر از آنچه که برای آن تصور شده، دارد.

قدرت زبان به هیچ‌وجه موضوع جدیدی نیست. اولین نشانه‌های این قدرت را به راحتی می‌توان در کتیبه بیستون دید که از قدرت اقناعی زبان استفاده کرده است تا داریوش را در جایگاه حقیقت و نجات دهنده جهان از دست اهریمن به تصویر بکشد. زبان به کار رفته در این کتیبه قدرت داریوش را از جهان مادی به یک حقیقت ماورا انسانی تعبیر می‌کند. بینش داریوش ترکیبی از مرتبه جهانی، اخلاقی و سیاسی بوده که یک نوع آوازه‌گری امپریالیستی و سلطه‌طلبی را، با دیدگاهی که به‌طور مؤثری فتح و سلطه جهانی را بدون محدودیت پیش‌رو دارد، عیان می‌کند و از مردم می‌خواهد تسلیم این قدرت و ایدئولوژی باشند. این اولین انحراف ایدئولوژیک تاریخی است که تسلیم جمعی را بر پایه قدرت، مطلوب می‌سازد. اما گذر زمان نتوانست پایه‌های ایدئولوژی را در جوامع انسانی حذف کند و برعکس ایدئولوژی به سیر تکاملی خود ادامه داده و بخش عظیمی از جامعه مدرن را در بر گرفت. مفهوم زبان قدرت و ایدئولوژی در طول تاریخ همواره جامعه را دو قطبی ساخته و رابطه حاکم و محکوم از طریق زبان تعدیل شده است. در تحلیل کلام انتقادی، قدرت نه فقط توسط افراد یا گروه‌ها استفاده می‌شود، بلکه در ساختارها و مؤسسات اجتماعی، از

جمله خود زبان، نهاده‌ی نه شده است. زبان می‌تواند با ترسیم تصویری از خود و دیگران و تعریف آنچه که به‌عنوان رفتار عادی، مطلوب یا قابل قبول در نظر گرفته می‌شود، روابط قدرت را تقویت کند. از این منظر، گفتمان و بالاخص گفتمان نهاده‌ی قدرتمند جایگاهی را برای بازآرایی ایدئولوژی و مشروعیت کنش‌های اجتماعی فراهم می‌سازد. این امر تأکید سطح خرد را در تحلیل کلام انتقادی بر راهبردها و ساختارهای متن و گفتار تبیین می‌کند و توضیح می‌دهد چرا تحلیل کدام انتقادی کاربرد زبان صاحبان قدرت را تجزیه و تحلیل می‌کند. به همین خاطر تحلیل کدام انتقادی با اتهام یک جانبه‌گرایی و سوداری رو در رو است که ادعای نامعتبر بودن تحلیل‌های آن را به‌دنبال داشته است (ویدوسون، ۹۵). در واقع، تحقیقات گفتمان انتقادی نظام‌مند عاری از سوگیری و مبتنی بر زمینه‌های علمی زمانی امکان‌پذیر است که ابزارهای زبانی صحیح و مناسب از جمله نظریات زبانی در دسترس باشد.

۲- مدل‌های ارتباطی زبان و ایدئولوژی

در حالت کلی، سه انگاره زبانی در دو دسته نقشی و شناختی برای ارتباط ایدئولوژی و زبان معرفی شده است. موقعیت زبان با ایدئولوژی به ما مفهوم و ماهیت زبان، تأمل بر واقعیت و مناصب قدرت را می‌دهد. مدل زبان در رابطه با ایدئولوژی، مدلی است که مفاهیم بنیادی زبان را در درک ماهیت ایدئولوژی عیان می‌سازد و این‌که چگونه زبان منابع نشانه شناختی را برای کاربرد ایدئولوژی‌هایی که انسان‌ها در جامعه خلق می‌کنند، فراهم می‌سازد. این رابطه در تاریخ معاصر زبان‌شناسی به سه صورت از سوی محققین بیان شده است (جدول ۱).

جدول ۱: رابطه بین زبان و ایدئولوژی از نگاه زبان‌شناسان

ایدئولوژی و زبان دو پدیده کاملاً مجزا	همپوشانی جزئی بین زبان و ایدئولوژی	رابطه‌ای گسست‌ناپذیر بین زبان و ایدئولوژی	
چامسکی	لیکاف	ولوشینوف	
	وندایک	سایپر	
	ورشون	وورف	
	فرکلاف هارت کپ	فرث	فرث
		سوسور	سوسور
		هلیدی	هلیدی
		حسن	حسن

این رابطه را می‌توان با استفاده از نمودار ون به شکل زیر ترسیم کرد. (شکل ۱)



شکل ۱: نسبت زبان و ایدئولوژی

۲-۱- مدل صفر

این دیدگاه معتقد است زبان و ایدئولوژی دو پدیده کاملاً مجزا هستند و جهان را آن گونه که هست در نظر می‌گیرد. از این منظر، واقعیت را می‌توان مستقیماً تجربه کرد و زبان بازنمایی واقعیت است. رو ساخت و زیرساخت در زبان مراحل تکوین ذهنی واقعیت هستند ولی در تغییر آن یا چون و چرایی ماهیت آن دخالتی ندارند. در این حال، ایدئولوژی یک آگاهی کاذب است چرا که تصویر واقعی جهانی را که همگان از آن سهم می‌برند مخدوش می‌کند. فی‌الواقع، ایدئولوژی موردی از استفاده از زبان است که جدا از آن باقی می‌ماند و بنابراین حجابی تولید می‌کند که می‌تواند کنار زده شود تا واقعیت نمایان گردد. نتیجه منطقی این دیدگاه این است که تفکر از زبان جداست و از آن پیشی می‌گیرد و از آن جایی که ایدئولوژی کاملاً جدا از زبان است، زبان هیچ یک از واقعیت و تفکر را شکل نمی‌دهد.

این دیدگاه ملهم از افکار و آرای چامسکی است. زبان همانند اکثر اندام‌های انسانی غیر کاربردی است و برای کاربرد طراحی نشده است. این که افراد از زبان برای تبادل معنی استفاده می‌کنند کاملاً تصادفی است و فراتر از اعمال ارتباطی که زبان برای آن‌ها به خدمت گرفته می‌شود بخش کوچکی از زبان را تشکیل می‌دهد. ایدئولوژی هسته تحلیل چامسکی از سیاست و قدرت است. به نظر او، ایدئولوژی زمانی کار می‌کند که ادعاهایی بدون پشتوانه استدلالی مطرح شوند و به‌طور خودکار پذیرفته شوند، حتی در مواجهه با شواهد نادرست. ارزش‌ها مؤلفه‌های مهم ایدئولوژی هستند، همان‌طور که در استفاده از اصطلاح «خود تعینی» برای توصیف رژیم‌های سرکوبگر در گواتمالا، شیلی و سایر کشورهای فاشیستی دیده می‌شود. اصطلاحاتی مانند «کمونیست» برای برچسب زدن به کشورهای استفاده می‌شود که قصد دارند از منابع خود برای منافع اولیه مردم خود استفاده کنند. هر چیزی که مخالف منافع آمریکا باشد را می‌توان «کمونیست» نامید: لیندون جانسون جمهوری دومینیکن را یک دولت کمونیستی نامید، در حالی که در واقع یک دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی بود. چامسکی در نزدیک‌ترین نقطه به زبان‌شناسی سیاسی یا تلاش برای پیوند قواعد استفاده از زبان به قدرت و ایدئولوژی، «نظام زیربنایی جزم‌شناسی» را نوعی دستور زبان توصیف می‌کند که به گفتمان سیاسی مشروع اجازه می‌دهد. او معتقد است که دستکاری زبان در گفتمان سیاسی نه یک موضوع نحوی، بلکه بیشتر مربوط به واژگان و نظامی از ارزش‌هاست. سیستمی از این مدل

بدان جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد که در واقع واضح آن خود، منتقد پروپاقرص سیاست‌های داخلی و خارجی ابرقدرت دنیاست و سیاست‌های آمریکا را متناقض با ایدئولوژی عدالت‌خواهی می‌داند.

۲-۲- مدل تام

زبان و ایدئولوژی رابطه‌ای گسست‌ناپذیر دارند. اگر پایه و اصول تفکرات خود را بر این قاعده استوار کنیم که زبان و ایدئولوژی دو روی یک سکه هستند یا به عبارت بهتر زبان قامتی ایدئولوژیک دارد که آن را گاه نهان و گاه عیان عرضه می‌کند به گزاره‌ای مبالغه‌آمیز می‌رسیم که به همان اندازه که زبان در جهان جریان دارد، ایدئولوژی هم همراستا با آن پیش می‌رود.

تمام ویژگی‌های اصلی ایدئولوژی - قدرت، مکانیسم‌های آن برای تداوم و تغییر- از سازمان درونی زبان، سر بیرون می‌آورند. این دیدگاه صورتی از دیدگاه تام ایدئولوژی است که اولین بار از زبان ولوشینوف به‌عنوان نظریه نشانه‌شناسی ایدئولوژی بیان شد. دیدگاه تام ایدئولوژی ما را به دیدگاه جامعه‌شناختی آگاهی می‌رساند: زمانی که خلاقیت ایدئولوژیک به‌عنوان هم‌نوایی با قوانین آگاهی فردی سوء تعبیر می‌شود. برای ولوشینوف (۱۹۷۳)، تنها تعریف عینی ممکن از آگاهی تعریفی جامعه‌شناختی است. آگاهی هویت و شکل خود را در مادیت نشانه‌هایی که به‌وسیله یک گروه سازمان‌یافته خلق می‌شوند در فرآیند آمیزش اجتماعی خود کسب می‌کند.

این دیدگاه الزاماً مبانی اجتماعی را برای توانایی فرد در جهت عمل به وظیفه خود می‌بیند. زبان همه جا حاضر و ناظر است به‌عنوان بازتاب تجربه و همیشه ممزوج با فرهنگ و تاریخ یک جامعه می‌باشد. پس زبان جزء لاینفک آنچه که حقیقتی واقع دارد می‌باشد. رابطه فرد و جامعه براساس نقش‌های زبانی تعریف می‌شود که جهت‌گیری ایدئولوژیک را برای فرد و قدرت اجتماعی را عیان می‌سازد. بازنمایی ایدئولوژی در ساختار نقشی زبان ما را به این سمت می‌کشاند که نقش اندیشگانی زبان به‌گوینده اجازه گفتگو درباره جهان را می‌دهد و نقش بین فردی به‌گوینده اجازه می‌دهد درباره جهان اظهار نظر کند. به گفته هلیدی، از طریق کارکرد بین فردی است که گوینده خود را در متن موقعیت داخل می‌کند، هم نگرش‌ها و قضاوت‌های خود را بیان می‌کند و هم به دنبال تأثیرگذاری بر نگرش‌ها و رفتار دیگران است.

شناخته شده‌ترین مدل دستور زبان برای تحلیل کلام انتقادی، دستور نقشی نظام‌مند هلیدی (۱۹۹۴) (SFG) است. دستور نقشی نظام‌مند یک چارچوب طبیعی برای تحلیل کلام انتقادی است زیرا هر دو زمینه مشترکات اساسی دارند. برای مثال، هر دو دستور نقشی نظام‌مند و تحلیل کلام انتقادی، زبان را به‌عنوان یک منبع اجتماعی اولیه می‌بینند که بر جنبه‌های تاریخی و اجتماعی معنی تأکید می‌کند. هر دو زمینه اشکال زبان (در همه سطوح) و محتواها را معنادار تلقی می‌کنند و هر دو رابطه بین بافت‌های اجتماعی زبان را دیالکتیکی می‌دانند که در آن «انتخاب‌های» زبانی (گونه زبانی) تحت تأثیر موقعیت ارتباطی (محیط) حاکم است، اما این انتخاب‌ها در عین حال ماهیت رویداد ارتباطی (ژانر)، از جمله رابطه بین فردی بین

مشارکت‌کنندگان را تعریف می‌کنند. هلیدی سه نقش زبان را تعریف می‌کند که بخشی از ظرفیت زبانی و عملکرد زبانی هستند که مقوم فرهنگ و جامعه به‌شمار می‌آیند. آنها از طریق خرده نظام‌های مختلف به‌ویژه قالب‌های معنایی، واژگانی و واج‌شناختی جملات تحقق می‌یابند. نقش اندیشگانی یک دستور زبان برای بازنمایی است. این نقش «عملکرد محتوایی زبان» است که به گویندگان اجازه می‌دهد درباره واقعیت ارتباط برقرار کنند و از این طریق واقعیت را بسازند. نقش بین فردی یک دستور برای ارزیابی تشکیل می‌دهد. این نقش «کارکرد مشارکتی» دارد که در آن گویندگان با بیان نگرش‌ها و نظرات درباره واقعیت اظهار نظر می‌کنند. با انجام این کار، گویندگان هویت اجتماعی خود را می‌سازند. نقش متنی یک کارکرد توانمندی است. از طریق نقش متنی است که معنای اندیشگانی و بین فردی به فعلیت می‌رسد و در پیوند با بافت، در رشته‌های انسجام‌گفتمانی سازمان می‌یابد. این سه نقش در دستور زبان تعبیه شده‌اند به‌طوری‌که هر گفته‌ای لزوماً هر سه نقش را به‌طور هم‌زمان بیان می‌کند (اگرچه ممکن است یکی در موارد خاص از بقیه برجسته‌تر باشد). آنچه که در دستور نقشی نظام‌مند به ایدئولوژی ربط و وثیق می‌یابد نظام مشروعیت‌سازی و مشروعیت‌زدایی است که از طریق راهبردهایی در نقش‌های اندیشگانی و بین فردی به‌دست می‌آید.

تحلیل‌گفتمان چندوجهی نقشی نظام‌مند (SF-MDA) گسترشی است از نظریه نقشی نظام‌مند هلیدی (SFT). SF-MDA زیرشاخه‌ای از نشانه‌شناسی اجتماعی است که بر روی «دستور» منابع نشانه‌ای به منظور درک مشارکت‌های منابع مختلف و معانی که در پدیده‌های چندوجهی در طول زمان و فضا ایجاد می‌شود تمرکز دارد. رویکرد SF-MDA بر پایه فرضیه هالیدی است که سازمان‌دهی منابع نشانه‌ای، نقش‌های اجتماعی را که منابع مورد نیاز باید ایفا کنند منعکس می‌کند. یکی از ویژگی‌های متمایزکننده SF-MDA، جهت‌گیری از پایین به بالا است که نظریه‌ها و ایدئولوژی‌ها از تجزیه و تحلیل گسترده متون واقعی استخراج می‌شوند. تحلیل دقیق در SF-MDA معمولاً شامل تفسیر و نشانه‌گذاری دقیق مجموعه‌های چندوجهی است (اوهالران، ۲۰۰۷).

نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد این است که تحلیل کلام انتقادی برخلاف زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند یک رویکرد یا دیدگاه نسبت به مسائل اجتماعی است نه یک روش‌شناسی یا حتی یک نظریه فراگیر.

۲-۳- مدل جزئی

مدل ارتباطی زبان و ایدئولوژی دیگر، مدل همپوشانی جزئی است که در آن بعضی از صورت‌های زبانی به صورت ایدئولوژیک منعکس می‌شوند. به عبارت دیگر، زبان در ساخت ایدئولوژی تحت شرایطی نقش دارد. به عبارت دقیق‌تر، در بعضی از ساخت‌های زبان، نوعی پیش فرض وجود دارد که زبان صرفاً منتقل‌کننده تجربه ما از جهانی واقعی است. زبان در این فرض تا حدی ایدئولوژیک است اما ضرورتی وجود ندارد که

همیشه در داخل ایدئولوژی واقع شود. زبان‌شناسانی که این دیدگاه را پذیرفته‌اند، معتقدند واقعیت را می‌توان بدون هیچ توسلی به زبان نشانه‌ای، فهمید.

لیکاف براساس نظریه استعاره مفهومی به زبان نوعی توانمندی اعطا می‌کند که جهان را آن‌گونه که ما می‌بینیم شکل می‌دهد. بر پایه نظریات لیکاف و دیگر پیروان زبان‌شناسی شناختی می‌توان این‌گونه استنباط کرد که (۱) زبان تا حدی باید به صورت تظاهر صرف عمل کند؛ (۲) بخش‌هایی از ذهن باید قبل از تجربه پیش تنظیم شود، و (۳) جنبه‌هایی از تجربه انسانی باید برای همه افراد یکسان باشد، فارغ از مکان و زمان تحت شرایطی (که هیچ‌گاه توسط لیکاف (۱۹۸۷) تبیین نشده است) زبان مقولاتی را بر تفکر تحمیل می‌کند. به همین خاطر وی استقلال یک نظام فکری را از تظاهر آن در واژگان و نحو می‌پذیرد اما در عین حال خود واژگان، شکلی از مقوله‌بندی مفهومی را تشکیل می‌دهد.

مقام رویکردهای شناختی به ایدئولوژی، برداشتهایی شبیه این تفکر لیکاف هستند. نظریه‌هایی که بار شناختی را بر دوش می‌کشند به نوعی مقولات ذهنی همگانی را مطرح می‌کنند. در همین راستا، وندایک ایدئولوژی را در تقاطع شناخت، جامعه و گفتمان می‌بیند و گفتمان را محور اصلی تظاهر و باز تولید ایدئولوژی می‌داند. به باور وی، ایدئولوژی‌ها جنبه اجتماعی و شناختی دارند و هیچ‌کدام از این جنبه‌ها بر دیگری تقدم ندارد. ایدئولوژی‌ها نه تنها باورهای بسیار کلی، اساسی و مشترک اجتماعی هستند، بلکه همچنین باورهای اجتماعی اساسی که باورهای ایدئولوژیک خاص‌تری را کنترل می‌کنند تشکیل می‌دهند: نگرش‌های اجتماعی. به عنوان مثال، باورهای ایدئولوژیک در مورد مهاجرت ممکن است بر اساس یک ایدئولوژی نژادپرستی، ایدئولوژی ضد نژادپرستی، نئولیبرال، ناسیونالیست یا سوسیالیست باشد. در مقایسه با باورهای خاص‌تر در مورد مسائل اجتماعی، یعنی نگرش‌هایی اجتماعی مانند مهاجرت، ایدئولوژی‌ها باید نسبتاً پایدار باشند. آنها به آرامی توسعه می‌یابند و تغییر می‌کنند، و به کندی توسط اعضای یک گروه ایدئولوژیک به دست می‌آیند. دهه‌ها طول کشید تا سوسیالیسم، فمینیسم، نئولیبرالیسم و محیط زیست‌گرایی توسعه یابد، و هیچ کس یک شبه سوسیالیست یا فمینیست نمی‌شود. اگرچه ممکن است ما در مورد محتوای معمول ایدئولوژی‌ها، ایده‌های غیررسمی داشته باشیم همان‌طور که در گفتمان رهبران ایدئولوژیک بیان می‌شوند، هنوز هم نمی‌دانیم که ساختارهای شناختی نظام‌های ایدئولوژیک چیست. یک ویژگی این سیستم‌ها کاملاً قابل قبول به نظر می‌رسد: آنها قطبی هستند و بنابراین، درون گروه‌ها و برون گروه‌های اجتماعی را نیز تعریف می‌کنند: ما در مقابل آنها.

بنابراین، ایدئولوژی‌ها احتمالاً خود بازنمایی اولیه گروه‌ها هستند: ما چه کسانی هستیم؟ دیگران چه کسانی هستند؟ در کنار این هویت ایدئولوژیک بنیادی، احتمالاً ایدئولوژی‌ها اقدامات و فعالیت‌های مشخصه یک گروه را به عنوان اهداف هنجارها و ارزش‌ها، گروه‌های مرجع و منابع آنها نشان می‌دهند. به عبارت دیگر، یک ایدئولوژی ممکن است توسط یک طرحواره ذهنی از دسته‌بندی‌های اساسی سازماندهی شود که گروه‌های اجتماعی را تعریف می‌کند. بنابراین، ایدئولوژی حرفه‌ای روزنامه‌نگاران ممکن است خبرسازی

را به‌عنوان فعالیت محوری، با هدف اطلاع‌رسانی به مردم، با ارزش‌های عینیت یا انصاف، با مردم و دولت به‌عنوان گروه‌های مرجع و منبع بنیادی اطلاعات نشان دهد.

ایدئولوژی‌ها به‌عنوان بازنمایی ذهنی مشترک توسعه می‌یابند به‌طوری که نشان‌دهنده ویژگی‌های اساسی گروه‌های اجتماعی در ارتباط با گروه‌های اجتماعی دیگر (رقیب، مخالف) است، به‌گونه‌ای که اعمال اجتماعی را سازماندهی و کنترل می‌کنند که موفقیت و بازتولید گروه و منافع آن بهینه شود. در مرحله تحلیل، وندایک مهم‌ترین جنبه زبان ایدئولوژی را این‌گونه در نظر می‌گیرد: علی‌رغم پیچیدگی نظری و روش شناختی گفتمان معاصر در مطالعات، چیزی به نام «تحلیل گفتمان ایدئولوژیک» استاندارد وجود ندارد. تمام تحلیل گفتمان و روش‌های آن به عوامل و شرایط زیادی بستگی دارد مانند نوع گفتمان (مانند سرمقاله در مطبوعات یا مجلس مناظرات)، اهداف محققین، تخصص محققان، بودجه زمانی و سایر منابع یک پروژه و غیره.

اگرچه تحلیل گفتمان ایدئولوژیک (IDA) به‌طور کلی جزئیات معنای گفتمان را بررسی می‌کند، و از این‌رو به سمت انواع مختلف تحلیل معنایی می‌رود، ایدئولوژی‌ها ممکن است به‌طور غیرمستقیم در سطوح مختلفی از گفتمان بیان شوند. در واقع، حتی یک لحن خاص در زبان گفتاری در یک زمینه خاص ممکن است به‌عنوان جنسیت‌گرایی یا نژادپرستی تفسیر می‌شود. بسیاری از ایدئولوژی‌ها ساختار قطبی دارند، صرفاً به این دلیل که آنها منعکس‌کننده منافع مخالف گروه‌های اجتماعی هستند. این ساختار قطبی شده اغلب با جفت ضمیر ما/ آنها خلاصه می‌شود که آنچه را روان‌شناسی اجتماعی به‌طور سنتی به ترتیب خودی و غیرخودی می‌نامد بازگویی می‌کند. گروه‌ها خود را به‌صورت گروه نشان می‌دهند و بخشی از این خودنمایی بازنمایی روابط آنها با گروه‌های خاص دیگر، مانند دشمنان یا متحدان، مشتریان یا رؤسا، گروه‌های مسلط و تحت سلطه است. ایدئولوژی‌ها احتمالاً برحسب طرزحوا‌ه‌های ایدئولوژیک خاص، شامل مقوله‌هایی مانند هویت، کنش‌ها، اهداف، هنجارها و ارزش‌ها، منابع و غیره تفسیر می‌شوند.

به‌طور معمول، خود-بازنمایی بیشتر (اگرچه نه همه) ایدئولوژی‌ها مثبت است و اگر گروه مرجع یک گروه رقیب یا حریف است یا به‌طور کلی به‌عنوان یک تهدید برای منافع درون‌گروهی باشد، نیازهای بازنمایی برون‌گروهی منفی هستند.

تحت این محدودیت‌های کلی، چهار راهبرد ایدئولوژیک مکمل در گفتمان وجود دارد که، با توجه به طرزحوا‌ه زیر، مربع ایدئولوژیک (وندایک، ۱۹۹۸) نامیده می‌شود:

۱. بر ویژگی خوبمان تأکید کنیم!
۲. بر ویژگی بد آنها تأکید کنید!
۳. ویژگی بد خود را کم‌رنگ کنید!
۴. ویژگی خوب آنها را کم‌رنگ کنید!

وندایک (۱۹۹۵) هفت ویژگی از ایدئولوژی را شناسایی می‌کند. اول، ایدئولوژی‌ها شناختی هستند. به این معنا که به‌عنوان ایده‌ها، ویژگی‌های ذهنی دارند. یک ایدئولوژی یک «سیستم باور» است. در واقع، این پایه اصولی «سیستم باورهای اشتراکی»، یک نمایندگی اجتماعی مشترک از واقعیت است. در جای دیگر، وندایک ادعا می‌کند که شناخت اجتماعی واسطه نظری و تجربی ضروری بین گفتمان و سلطه است -دومی به‌عنوان تحمیلی از یک ایدئولوژی توسط یک طرف بر دیگری.

دوم، ایدئولوژی‌ها اجتماعی هستند، به‌عبارت دیگر، آن‌ها می‌توانند به معنای شناختی و اجتماعی-اقتصادی تعریف شوند. ایدئولوژی‌ها به «گروه‌ها، موقعیت‌های گروهی و منافع یا تضادهای گروهی مانند طبقه، جنسیت یا نبردها و بنابراین به قدرت و غلبه اجتماعی نیز و همچنین به تاریک‌نمایی و مشروعیت آن‌ها» مرتبط هستند. با این حال، ایدئولوژی به تنهایی مختص گروه‌های غالب نیست؛ گروه‌های مستبد نیز ایدئولوژی‌های خود را دارند. سوم، ایدئولوژی‌ها اجتماعی-شناختی هستند. آن‌ها تنها سیستم باورها یا نمایندگی‌های ذهنی از واقعیت نیستند؛ آن‌ها همچنین توسط اعضای گروه‌ها یا نهادها به اشتراک گذاشته می‌شوند. این سیستم باورها درست یا نادرست نیستند. این ویژگی چهارم از ایدئولوژی است. البته، فمینیست‌ها به موضوعیت مردان و سفیدپوستان به ایده‌های نادرست درباره سیاهپوستان باورهای «درست» دارند. ایدئولوژی به‌طور کلی به این معنا است «حقیقتی که فرد برای گروه اجتماعی خود می‌خواهد».

ویژگی‌های پنجم و ششم ایدئولوژی به این نکته اشاره دارند که ایدئولوژی‌ها از نظر پیچیدگی و بازنمایی‌های بافتی متفاوت هستند. یک ایدئولوژی می‌تواند ساده یا پیچیده باشد، می‌تواند یک تفکر توسعه یافته باشد یا یک مجموعه از ایده‌ها و باورهای مبهم و گیج‌کننده. از سوی دیگر، بازنمایی ایدئولوژی از یک نفر به دیگری و از یک زمینه به زمینه دیگر متغیر است: افراد متفاوت به گروه‌های مختلف تعلق دارند؛ درجات آزادی از یک زمینه به زمینه دیگر متغیر است؛ محدودیت‌های بیان مبتنی بر ایدئولوژی هم زماناً و شخصاً متغیر است، و خود ایدئولوژی که بر ترکیب عمل و شناخت تأثیر می‌گذارد، متغیر است.

ویژگی هفتم ایدئولوژی‌ها این است که آن‌ها انتزاعی و کلی هستند. یک ایدئولوژی، به‌عنوان یک سیستم انتزاعی، «مستقل از موقعیت» است، با این‌که بیان آن «موضعی» است. به‌عنوان مثال، مارکسیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی، عمومی و انتزاعی است چراکه راهبردهای زبانی برای بیان، پیشنهاد یا دفاع از آن از یک زبان به زبان دیگر (از روسی به انگلیسی)، از یک فرد به فرد دیگر و از یک زمینه به زمینه (اقتصاد به روان‌شناسی) دیگر متفاوت است. به‌طور خلاصه، یک ایدئولوژی یک سیستم باور عمومی، اجتماعی، شناختی، اجتماعی-شناختی، خودکار، متغیر در پیچیدگی و بازنمایی بافتی خود است.

وندایک (۱۹۹۷) دیدگاه اجتماعی-شناختی به قدرت دارد و برخی از ویژگی‌های آن را به شرح زیر برجسته می‌کند:

کنترل عمل و ذهن، اقناع، هژمونی و اجماع، کنترل بافت، کنترل ساختارهای گفتمان

فرا تر از این، آنچه که هسته اصلی تحلیل کلام انتقادی را تشکیل می‌دهد، به گمان خیلی، برگرفته از نظریه پرداز اجتماعی فوکو می‌باشد که گفتمان را مجموعه‌ای نظام‌یافته از گزاره‌هایی می‌داندست که باعث انتقال معنی و ارزش‌های یک نهاد فکری می‌شوند. برای وی گفتمان‌ها آنچه را که امکان دارد گفته شود تعریف و مشخص می‌کنند. تفکر فوکو (۱۹۸۰) باعث اعتلای گفتمان مذهبی شد که یکسره بار ایدئولوژیک دارد و امتزاج آن را با گفتمان علمی که خود را بری از ایدئولوژی می‌داندست میسر ساخت. در واقع، این ترکیب و درهم‌آمیزی مفهوم ایدئولوژی و قدرت را در سطح اول گفتمان تثبیت کرد.

از طرفی، توسعه تحلیل اجتماعی / فرهنگی در تحلیل کلام انتقادی نیز هم‌راستا با کاربرد نظریه گفتمانی فوکو بود. اهتمام شناختی اجتماعی را اولین بار فرکلاف تعریف کرد که در آن خواننده متن به لحاظ شناختی اجتماعی درگیر یک بازی چند جانبه قدرت و ایدئولوژی می‌شود چرا که در یک گفتمان خاص قرار می‌گیرند بدون آن که واقعاً بدانند متن خوانش را تجدید می‌کند. براساس آنچه فرکلاف (۱۹۹۲) می‌گوید، ایدئولوژی‌ها دلالت‌گذاری‌ها / ساختارهای واقعیت هستند (دنیای فیزیکی، روابط اجتماعی، هویت‌های اجتماعی)، که در ابعاد مختلف اشکال / معانی شیوه‌های گفتمانی تعبیه شده‌اند، و به تولید، بازتولید یا تحولات روابط سلطه کمک می‌کنند. این یک دیدگاه کاملاً نشانه‌شناختی از ایدئولوژی است، که هماهنگ با رویکرد دیالکتیکی - رابطه‌ای است. هدف تحلیل اجتماعی / شناختی در تحلیل کلام انتقادی بازنمون روابط ایدئولوژی قدرت حاکم بر متن و تأثیر آن بر خواننده است.

این دقیقاً همان چیزی است که فرکلاف و وداک (۱۹۹۷) مدنظر داشتند و معتقد بودند گفتمان یک رویداد ایدئولوژیک است چرا که ایدئولوژی‌ها روش‌های خاص ارائه و ساخت جامعه هستند و روابط نابرابر قدرت، سلطه و استثمار را باز تولید می‌کنند. همچنین مهم است تأکید شود که قدرت بدون زبان وجود ندارد و برعکس. به عبارت دیگر، «زبان به خودی خود قدرتمند نیست - زبان وسیله‌ای است برای به دست آوردن و حفظ قدرت توسط افراد «قدرتمند» که از آن استفاده می‌کنند»، که این بدان معناست که بیان قدرت بدون زبان امکان‌پذیر نیست. رازیگل و ووداک (۲۰۰۹) منتقد بودن در تحلیل اجتماعی شناختی در واقع نگرش انتقادی نسبت به فرآیندهای ایدئولوژیک در گفتمان است. در یک جمع‌بندی تحلیل اجتماعی شناختی شکلی از تحلیل کلام انتقادی است و این همان چیزی است که وندایک از آن طرفداری می‌کند. وندایک (۲۰۰۱) بیان می‌کند که تحلیل کلام انتقادی را می‌توان به سادگی با هر رویکردی در علوم اجتماعی تلفیق کرد. بنابراین وی یک رویکرد منسجم و ترکیبی را برمی‌گزیند که مطالعه‌ای مفصل و صریح از ساخت‌های گفتمانی را با تحلیل از بافت‌های اجتماعی و شناختی آن به‌عنوان مبنایی برای تحلیل کلام انتقادی در برمی‌گیرد. این تبادل، بعدی شناختی دارد و چون به ساخت‌های اجتماعی تکیه دارد اهمیت مطالعه را در تحلیل انتقادی گفتمان، ارتباط و تعامل اجتماعی به دست می‌دهد. به‌طور خلاصه، رویکرد اجتماعی-شناختی وندایک براساس آن چیزی است که وی مدل‌های ذهنی و بافتی می‌خواند.

هارت، در تحلیل کلام انتقادی، به دنبال شناسایی قدرت‌ها و روابط قدرتمند در جامعه است. او به این باور است که قدرتمندان از طریق زبان، دیدگاه‌ها و ارزش‌ها را در جامعه شکل می‌دهند و از این دیدگاه‌ها و ارزش‌ها به‌عنوان نوعی تعبیر و توجیه برای قدرت و سیاست استفاده می‌شوند. بنابراین، در تحلیل کلام انتقادی هارت، نقش زبان در شکل‌گیری دیدگاه‌ها و ارزش‌ها در جامعه بسیار مهم است. هارت به دنبال شناسایی این دلالت است که چگونه زبان از طریق نظام قدرت و تفسیر آن، به شکل‌گیری دیدگاه‌ها و ارزش‌های مشترک در جامعه کمک می‌کند. از دیدگاه هارت، تحلیل کلام انتقادی به منظور شناسایی روابط قدرتمند و دیدگاه‌های غالب در جامعه، از بین رفتن تفاوت‌های دیدگاهی و حمایت از گسترش واکنش‌های بین فرهنگی و چارچوب‌های فرهنگی استفاده می‌شود. به این ترتیب، تحلیل کلام انتقادی از دیدگاه هارت، ابزاری برای شناسایی مبانی اجتماعی و فرهنگی قدرت است که برای بررسی دیدگاه‌های ناسازگار در جامعه و ایجاد یک نقشه‌ی راه برای تغییرات اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

هارت (۲۰۱۴) در تحلیل کلام انتقادی از رویکرد شناختی استفاده می‌کند و نظریه استعاره مفهومی و دستور شناختی برای جداسازی زبان و ایدئولوژی را به خدمت می‌گیرد. در رویکردی ویژه، هارت ادعا می‌کند که زبان هرگاه که برای ارتقا یک رویکرد نسبت به رویکرد دیگری به کار گرفته شود، ایدئولوژیکی می‌شود. نقش زبان‌شناسی شناختی در تحلیل کلام انتقادی در سه حالت و زمینه تعریف می‌شود. زمینه مطالعه اول، تجزیه و تحلیل طرحواره تصویری است، که ساختار موقعیت‌ها و رویدادها را در طرحواره‌های تصویری بررسی می‌کند. طرحواره‌های تصویری ساختارهای دانش انتزاعی است که الگوهای تجربه تجسم یافته را منعکس می‌کند. دوم، بخش عمده‌ای از ابزارهای شناختی-زبانی در تحلیل استعاره استفاده می‌شود، حوزه وسیعی که در آن ترکیبی از روش‌شناسی شناختی و انتقادی شاید بیش از همه مورد تأیید قرار گرفته باشد، زیرا مطالعات تجربی و نظری متعددی را تحت چندین مطالعه که اغلب با هم همپوشانی دارند مانند تحلیل استعاره انتقادی، نظریه استعاره مفهومی انتقادی و تحلیل استعاره سیاسی انجام می‌دهد. سوم، روش‌شناسی شناختی-زبانی با موفقیت برای مطالعه فضای گفتمان (DS) - یک ساختار مفهومی شامل / نماینده هستی‌شناسی‌ها و جهان‌بینی‌های تعریف‌شده یا پیش‌فرض‌شده توسط متن ارائه می‌کند (چیلتون، ۲۰۱۴). موفقیت‌یابی یک استراتژی پیچیده است که مربوط به جایی است که ما خودمان را در یک فضای گفتمانی قرار می‌دهیم و سایر کنشگران و اقدامات نسبت به این موقعیت در کجا قرار دارند.

کپ (۲۰۱۷) یک مدل جدیدتر - نظریه مجاورسازی (PT) را تشریح می‌کند و کاربرد آن را در گفتمان مداخله‌گرایانه دولت (به‌ویژه، ضدتروریستی) مورد بحث قرار می‌دهد. مجاورسازی یک راهبرد گفتمانی از ساخت بحران و تعارض است که از پویایی حرکت موجودیت‌های مستقر در فضای گفتمان استفاده می‌کند. مجاورسازی شامل ارائه رویدادها و وضعیت‌های فیزیکی و زمانی دور (از جمله ایدئولوژی‌های «دور» و در نتیجه متخاصم) است که به‌طور فزاینده‌ای برای گوینده (عمومی/سیاسی) و مخاطب او که در مرکز اشاری فضای گفتمانی قرار دارد، پیامد منفی دارد. تحولات منفی برای ایجاد احساسات منفی مانند ترس و اضطراب

عمومی، تسهیل تحقق اهداف اجتماعی مانند مشروعیت بخشیدن به وضعیت‌های ایدئولوژیک و سیاست‌های متعاقب در نظر گرفته می‌شود. سیاسیون با پیش‌بینی نهادهای دوردست به‌عنوان تجاوز تدریجی به مرکز، به‌دنبال مشروعیت بخشیدن به اقداماتی هستند که هدف آنها خنثی کردن تأثیر فزاینده خصمانه منفی، «خارجی»، «بیگانه»، «متخاصم» یا صرفاً «غیرخودی» است.

در موضعی همسان، ورشورن (۲۰۱۲) هرگونه الگوی بنیادی از معنی یا چارچوب تغییر را که به جنبه‌ای از یک واقعیت اجتماعی مربوط می‌شود، ایدئولوژیک می‌خواند. این رابطه جزئی بین زبان و ایدئولوژی تار و پود بنیان‌های تفکری تمام زبان‌شناسان شناختی قرار گرفته تا بدان حد که فرکلاف (۲۰۱۰) ادعا می‌کند صورت مشروط یا میانجی، سازنده‌گرایی اجتماعی است، مبتنی بر یک رویکرد واقع‌گرایانه که در جهان واقعی وجود دارد شامل جهان اجتماعی که جدا از درک و فهم ما به حیات خود ادامه می‌دهد. به باور فرکلاف (۱۹۹۲) فقط بعضی از کاربردهای زبان و دیگر اشکال نمادین ایدئولوژیک هستند که به حفظ یا تجدید ساختار روابط قدرت کمک می‌کند.

یکی از رویکردهای نوین دستوری-شناختی که پا به غرصه تحلیل کلام گذاشته است، دستور ساختی است. از زمانی که دستور ساختی برای اولین بار در دهه ۱۹۸۰ معرفی شد، پیوسته با زبان‌شناسی شناختی به‌عنوان یک راهبرد نظری کلی و با تحقیقات شناخت محور در مورد موضوعاتی مانند فراگیری زبان اول و دوم و تغییر زبان همراه بوده است. با این حال، در همان زمان، علاقه به گسترش دستور ساختی به حوزه‌های اجتماعی و زمینه‌های زبان‌شناسی اجتماعی، کاربردشناسی و تحلیل گفتمان با ایجاد موارد عملی و نظری برای کاربرد آن در زیرحوزه‌های در حال رشد تحقیقات پیکره-بنیاد که بر تجزیه و تحلیل گفتمان‌ها متمرکز است، به چشم می‌خورد. بنا به تقریر گلدبرگ (۲۰۱۹)، گفتمان به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی و ارزش‌ها تعریف می‌شود که به‌طور همزمان در خدمت نمایش هویت‌ها در جهان به روش‌های خاص و بازنمایی کنشگران اجتماعی هستند که این معانی و ارزش‌ها را به‌عنوان اعضای گروه‌های اجتماعی-فرهنگی خاص منعکس می‌سازند. تنها چیزی که در حال حاضر این حوزه نوظهور فاقد آن است، اجماع در مورد این که کدام مدل‌های نظری زبان می‌تواند به بهترین وجه برای تحلیل گفتمان‌های مبتنی بر پیکره مناسب باشد یا حتی این که آیا چنین تحلیل‌هایی باید بر اساس هر مدل نظری صریحاً بیان شده‌ای از زبان استوار باشند، است. رویکردهای دستور ساختی با موفقیت در مطالعات تجربی گفتمان‌ها در سطوح بسیار متفاوت ویژگی‌های اجتماعی-فرهنگی به‌کار گرفته شده‌اند، با این حال هیچ یک از این مطالعات ترکیب کاملی از دیدگاه‌های ساخت‌گرایانه و تحلیلی گفتمان نیست. به باور منتقدین در دستور ساختی، تأکید بر رابطه شکل-معنی، بار ایدئولوژیکی زبان را تقلیل می‌دهد و تبیین دستوری منطبق با جهان واقع می‌شود. وجود دو سطح معناشناسی و نحو، فقط می‌تواند ارتباط یک ساخت دستوری و معنای آن را مشخص کند و روش معنایی بازنمایی دستور (روشی که توسط آن) را به فرآیند معنایی دستور (بند خود ایستا) مرتبط سازد و نمی‌تواند ارتباط اجتماعی/سیاسی گوینده و شنونده را در بافت تعیین کند. نقطه عطف ورود دستور ساختی

به گفتمان این است که در دستور زبان ساختی سه روش جایگزین برای نمایش الگوهای گفتمان و اطلاعاتی که باید تحت ویژگی کلی الگوی گفتمان (dp) مشخص شوند وجود دارد. یک روش جایگزین، افزودن مشخصات dp در همان «جعبه» خارجی است که در کنار ویژگی‌های سطح جمله قرار دارد - شامل ویژگی کاربرد شناختی؛ روش دیگر، داشتن dpsها در یک جعبه بزرگ‌تر «دور» جعبه سطح جمله است؛ و روش سوم، دادن مشخصات dp در یک «جعبه» کاملاً جداگانه است (فرید و اوستمان، ۲۰۰۳).

۳- بحث و نتیجه‌گیری

رابطه میان زبان و ایدئولوژی از دیرباز در مرکز تحقیقات در تحلیل گفتمان، عمل‌شناسی، جامعه‌شناسی زبان و انسان‌شناسی زبانی قرار داشته است و همچنین، حوزه‌های دیگری مانند جامعه‌شناسی و نقد ادبی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. چپستی این رابطه و بازنمایی زبانی نظام‌های متفاوت استدلال‌ورزی را در مقابل هم قرار داده است. زبان‌شناسان شناختی استدلال می‌کنند که بررسی ایدئولوژی باید از «یک دیدگاه شناختی» آغاز شود و با تعهد به معرفت‌شناسی - یا اصول اولیه - زبان‌شناسی شناختی پیش رود، که این اصول در چندین نظریه مشابه مشترک است. در حالی که زبان‌شناسان شناختی - و به‌ویژه کارهای لیکاف - بر این باورند که معنا به‌طور عمده از تجربیات جسمانی نشأت می‌گیرد (که این اولین تعهد معرفت‌شناختی آنهاست)، این دیدگاه و سه تعهد معرفت‌شناختی دیگر در زبان‌شناسی شناختی، نشان‌دهنده محدودیت‌هایی در درک قدرت ایدئولوژیک زبان هستند، زیرا همه آنها در تلاشند تا قدرت زبان را محدود کنند. بر اساس دیدگاه هلیدی، زبان نتیجه تضاد بین دنیا‌های درونی و بیرونی ما است و این تضاد در هر بُعدی وزن ایدئولوژیک دارد. زبان‌شناسی شناختی، که بر پایه جدایی میان زبان و تفکر بنا نهاده شده است، در توضیح دلیل قدرت بی‌مانند زبان که در ایدئولوژی‌های متنوع و متعددی که زندگی ما را در هر سطحی شکل می‌دهند، مشاهده می‌شود ناتوان است. یکی از واضح‌ترین اصولی که می‌توان برای مطالعه زبان‌شناختی ایدئولوژی از آن آغاز کرد، این است که در رابطه با ایدئولوژی، ذهن به شکل نامحدودی قابل شکل‌گیری و تغییر است، و معنا به‌عنوان عامل اصلی در محتوای سیستم‌های باور جمعی عمل می‌کند. اضافه بر این، مغز یک صفحه خالی نیست؛ بلکه تفکر و زبان دو جنبه از یک حقیقت هستند که به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. این تعامل دوجانبه نشان می‌دهد که هرگونه تلاش برای جداسازی کامل زبان از تفکر، ممکن است به درک ناقصی از هر دو انجامد. در نهایت، درک عمیق‌تری از چگونگی تأثیرگذاری ایدئولوژی‌ها بر زندگی ما از طریق زبان و تفکر، نیازمند رویکردی است که هر دو را به‌عنوان عناصری مرتبط و مکمل یکدیگر در نظر بگیرد؛ بدین ترتیب، امکان پذیرش و فهم پیچیدگی‌های زبان و قدرت آن در شکل‌دهی ایدئولوژی‌هایی که جوامع ما را سازماندهی و هدایت می‌کنند، فراهم می‌شود. پس می‌توان گفت هیچ نظریه زبانی آن قدر توانمند نیست که رابطه ایدئولوژیک زبان و هستی انسان را از ژرف ساخت به روستا ساخت بریافت

کند. بحث اطراف تحلیل گفتمان انتقادی به احتمال زیاد به زودی فروکش نمی‌کند، به‌ویژه زمانی که هر روز افراد و نظریه‌های بیشتری در تمرین این رویکرد مشارکت می‌کنند. پی‌نوشت: این مطالعه فاقد تضاد منافع می‌باشد.

تقدیر و تشکر

مقاله حاضر برگرفته از رساله نویسنده دوم در دوره دکتری رشته زبان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تحت عنوان تحلیل کلام انتقادی فساد اقتصادی (مطالعه موردی: دادگاه زنجانی و جزایری) است.

منابع

- Bakhtin, M. (1981). *The Dialogical Imagination*, Trans, by C. Emerson and M. Holquist. Houston, TX: University of Texas Press.
- Bakhtin, M. (1994). *Speech genres*. In P. Morris (Ed.), *The Bakhtin reader: Selected writings of Bakhtin, Medvedev, Voloshinov* (pp. 80–87). London: Edward Arnold.
- Cap, Piotr. (2017). *The Language of Fear. Communicating Threat in Public Discourse*. Basingstoke: Palgrave.
- Chilton, Paul. (2014). *Language, Space and Mind*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fairclough, N. (1992). *Discourse and social change*. Cambridge: Polity.
- Fairclough, N., & Wodak, R. (1997). *Critical Discourse Analysis*. In T. van Dijk (Ed.), *Discourse Studies: A Multidisciplinary Introduction* (Vol. 2, pp. 258-284). London: Sage.
- Foucault, M. (1980). *Power/knowledge—Selected interviews and other writings 1972–1977*. Brighton: Harvester Press.
- Fried, Mirjam & Jan-Ola Östman (2003). “Construction Grammar and spoken language: The case of pragmatics particles”. Paper presented at the 8th International Pragmatics Conference, Toronto.
- Goldberg, Adele E. (2019). *Explain me this: creativity, competition, and the partial productivity of constructions*. Princeton, New Jersey.
- Halliday, M. (1994). *An introduction to functional grammar*, 2nd Edn; with new preface (pp.xi–xii). Introduction (pp. xiii–xxxv). London: Edward Arnold.
- Hart, Christopher (2010). *Critical Discourse Analysis and Cognitive Science: New Perspectives on Immigration Discourse*. Basingstoke: Palgrave.
- Hart, Christopher (2014). *Discourse, Grammar and Ideology: Functional and Cognitive Perspectives*. London: Bloomsbury.
- Kress, G., & Hodge, R. (1979). *Language as ideology*. London: Routledge and Kegan Paul. [2nd edition: Hodge and Kress 1993].
- Lakoff, G. (1987). *Cognitive models and prototype theory*. In U. Neisser (Ed.), *Concepts and conceptual development: Ecological and intellectual factors in categorization* (pp. 63–100). Cambridge University Press.

- O'Halloran, K.L. (2007b). *Systemic Functional Multimodal Discourse Analysis (SF-MDA) Approach to Mathematics, Grammar and Literacy*, in A.McCabe, M.O'Donnell and R.Whittaker (eds) *Advances in Language and Education*, pp. 75-100. London: Continuum.
- Reisigl, M., & Wodak, R. (2009). *The discourse historical approach*. In R. Wodak & M. Meyer (Eds.), *Methods of critical discourse analysis* (pp. 87-121). London: Sage.
- Van Dijk, T. A. (1998). *Ideology: A multidisciplinary approach*. London: Sage.
- Van Dijk, T. (2001). *Multidisciplinary CDA: A plea for diversity*. In R. Wodak & M. Meyer (Eds.), *Methods of critical discourse analysis* (pp. 95-120). London: Sage.
- Verschueren J. (2012). *Ideology in Language Use: Pragmatic Guidelines for Empirical Research*. Cambridge University Press
- Widdowson, H. G. (1995). "Discourse analysis: A critical view". *Language and Literature*, 4(3): 157-172.
- Widdowson, H. G. (2004). *Text, context, pretext: Critical issues in discourse analysis*. Oxford: Blackwell.